



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحوم محقق در مسئله لحوق فرزند این فرع را مطرح کردند که اگر کسی - معاذ الله - کار خلافی کرده است آلوده شد بعد با همان زن ازدواج کرد، چون در زمان آلودگی این زن باردار شد اگر بعد از ازدواج این زن مادر شود این فرزند به او ملحق نخواهد شد.^۱ در این فرع و فروع دیگر قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»^۲ مطرح شد.

در لحوق فرزند همان طور که عنایت فرمودید دو رکن اساسی معتبر است: یکی عقلی است که آمیزش باشد و یکی شرعی است که این بار، کمتر از اقل حمل یا بیشتر از اکثر حمل به زمین نیامده باشد، اگر تولد، کمتر از اقل حمل بود یا بیشتر از اکثر حمل بود مربوط به این شخص نیست؛ این رکن شرعی و آن هم رکن عقلی است.

قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» که به وسیله خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از طرف ذات اقدس الهی اعلام شد، این قاعده در صورتی جاری است که انسان یقین به عدم آمیزش نداشته باشد، چون با علم به عدم جا برای لحوق فرزند نیست. همین که فراش محقق شد و زن و شوهر شدند، آمیزش یا قطعی بود یا در حکم قطعی یعنی آمیزش نبود ولی اماره است که به هر حال اینها زن و شوهرند و آمیزش داشته باشند؛ یعنی زمان علم به آمیزش و زمان شک در آمیزش، این قاعده در آنجا جاری است اما در صورت علم به عدم آمیزش آنجا جا برای این کار نیست.

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۵؛ «و لو زنی بامرأة فأحبها ثم تزوج بها لم یجز إلحاقه به».

۲. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا (علیه السلام)، ص ۲۶۲؛ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۹۱.

این قاعده در شرع جلوی بسیاری از کارهای جاهلی را گرفت؛ آن قیافه‌شناسی‌ها و آن دَم‌شناسی‌هایی که سابق بود و الآن به صورت مدرن و علمی در آمده است جلوی این را گرفته است. اگر یک وقت به وسیله تحلیل خون یقین پیدا شود، قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» که اماره است در قبال یقین مقاومتی ندارد؛ ولی اگر یقین پیدا نشد این قاعده در دو مورد حاکم است: یکی اینکه علم به آمیزش باشد، یکی اینکه شک در آمیزش باشد.

روایت باب ۱۰۱ اولاد که روایت «علی بن مهزیار» بود از «محمد بن حسن قمی»^۱ این روایت به طور روشن دلالت می‌کند که این فرزند ملحق به پدر نمی‌شود، برای اینکه از راه آلودگی این فرزند به دنیا آمده است. البته روایت‌های فراوانی در ابواب فراوانی است که مربوط به فرع بعدی است که آنها خوانده شد و باز هم خوانده می‌شود.

اما سرّ تکرار این بحث این است آنها که قواعد فقهی نوشته‌اند و این قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» را ذکر کردند، مرتّب در این بحث تحلیل قاعده و تفسیر مفردات قاعده، کلمه «لَغِيَّة»، «لَغِيَّة»، «لَغِيَّة»، همه را با «لام» ذکر می‌کنند؛ چه بزرگوارانی که در نجف قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» را نوشتند و چه آنهایی که بعداً نوشتند.

درباره این حدیث یک اشکال سندی شد که «محمد بن حسن قمی» تقویت و توثیق نشده است، گرچه قبل از او «علی بن مهزیار» است ولی «علی بن مهزیار» می‌گوید «محمد بن حسن قمی» می‌گوید که بعضی‌ها استفتاء کردند به وسیله من این نامه خدمت حضرت رسید و حضرت امضا فرمود و مهر هم کرد. پس راوی اصلی «محمد بن حسن قمی» است و این «محمد بن حسن قمی» هم شناسایی شد، آن «محمد بن حسن قمی» است که ضعیف است؛ پس از نظر سند این روایت ضعیف است. از نظر دلالت هم روشن نیست که این «لام» حرف جر است و زائد بر

۱. تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۱۸۲ و ۱۸۳؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۹۸.

کلمه است یا جزء کلمه است و حرف اول است. بعضی‌ها این را در باب «غَيَوَ» و «غَوَوَ» ذکر کردند و بعضی در باب «لَعَوَ» ذکر کردند. از مرحوم طریحی در مجمع البحرین^۱ چیزی نقل شده است و دیگران هم طریزی دیگر نقل کردند. گفتند سنداً که ضعیف است اما از نظر دلالت روشن نیست که «لَعِيَّة» است یا «لَعِيَّة» است که از «غَوَى» باشد یا «لَعِيَّة» است که از «غَيَى» باشد. این ابهام بین سابقین و لاحقین که درباره این قاعده کتابی نوشتند مطرح بود. آنها هم که سابق این قاعده را نوشتند کلمه «لَعِيَّة» مرتّب در نوشته ایشان هست ولی تحقیق نکردند و نظرشان به اینجا نرسید که این «لام» حرف جر است و زائد بر کلمه است.

پس آنچه که مرحوم فیض در وافی فرمودند^۲ یکی از وجوه سه‌گانه‌ای است که در این مسئله است: یک وجه این است که این «لام» جزء کلمه است و این از لغو است، یکی اینکه جزء کلمه نیست از «غَوَى» است «لَعِيَّة» است و بعضی گفتند که این جزء کلمه نیست حرف جر است از «لَعِيَّة» که «غَيَى» است نه «غَيَوَ».

عمده اشکال دلالتی که به این روایت شده است این است که در این روایت بیش از این ندارد که این «لَعِيَّة» است «لَا يُورَثُ» ارث برده نمی‌شود؛ اما گاهی انسان فرزند هست ارث برده نمی‌شود، موانع ارث یکی ارتداد است یکی قتل است و مانند آن؛ هر جا ولد باشد ارث هست، نه هر جا ارث نبود ولد نیست! آنجا که قتل پیش می‌آید، آنجا که ارتداد پیش می‌آید در همه موارد اصل ولدیت محقق است ولی ارث در کار نیست.

عبارت این است: مرحوم شیخ طوسی «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْنَادِهِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ» - که تا اینجا سند معتبر است - «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْقُمِّيِّ» - که این «محمد بن حسن قمی» مشکل

۱. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۲۲.

۲. الوافی، ج ۲۵، ص ۸۸۹؛ «قال كتب بعض أصحابنا كتابا إلى أبي جعفر الثاني ع معي يسأله عن رجل فجر بامرأة فحبلت ثم إنه تزوجها بعد الحمل فجاءت بولد و هو أشبه خلق الله به فكتب بخطه و خاتمه الولد لعنة لا يورث»؛ «الغية بكسر المعجمة أى من زنا و الغية خلاف الرشدة».

دارد - «قَالَ كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَلَى يَدِي» نامه را به وسیله من خدمت امام جواد(سلام الله علیه) رساندیم این راوی اصلی «محمد بن حسن قمی» است، «علی بن مهزیار» که قبل واقع شد. وسائل جلد ۲۱ صفحه ۴۹۸ باب ۱۰۱ از ابواب اولاد همین روایت را ذکر کردند. آن مستفتی در نامه خدمت حضرت مرقوم کرد: «مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ فَجَرَ بِامْرَأَةٍ فَحَبَلَتْ» این زن زانیه باردار شد، «ثُمَّ إِنَّهُ تَزَوَّجَهَا بَعْدَ الْحَمْلِ» بعد از حمل با او ازدواج کرد، «فَجَاءَتْ بِوَلَدٍ» از نظر قیافه‌شناسی هم این فرزند شبیه به این پدر است به زانی هست، «وَهُوَ أَشْبَهُ خَلْقِ اللَّهِ بِهِ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَطِّهِ وَخَاتَمِهِ» این «محمد بن حسن قمی» که راوی اصلی است می‌گوید که وجود مبارک امام جواد با خط و مهر شریف خود فرمودند: «الْوَلَدُ [لَغِيَّةٌ أَوْ لَغِيَّةٌ]» - به أحد قرائت‌های سه گانه - «لَا يُورَثُ». اشکال دلالتی به این روایت این است حداکثر چیزی که این روایت دارد با اغماض از ضعف سند، این است که او ارث نمی‌رود؛ اما سایر آثار ولدی را که نفی نکرده است. شما اگر بخواهید بگویید اصلاً فرزند او نیست به چه دلیل می‌گویید که فرزند او نیست؟! او فقط ارث را نفی کرده است، نفی خاص که مستلزم نفی عام نیست، آن جایی که ولد است در اثر ارتداد ارث نمی‌برد، آن جایی که ولد است در اثر قتل ارث نمی‌برد «أَهْلُ مِلَّتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ»^۱ پس اگر این چنین است صرف عدم ارث که دلیل بر نفی ولد نیست. پس این روایت سنداً آن اشکال را دارد و دلالتاً هم این اشکال را. البته چندین روایت به این مضمون خواندیم که در باب فروع بعدی هم خواهیم خواند. لکن این روایت گذشته از اینکه معلوم نیست این «لام» حرف جر است یا جزء کلمه است سه وجه است: یکی اینکه لام حرف جر است این از باب «غَوَى» است، یا حرف جر است از باب «غَيَى» است، یا حرف جر نیست جزء کلمه است از باب «لَعَوَى» است. «علی‌ای حال» این نکته ادبی این مشکل فقهی را به همراه ندارد اما قدر متیقن آنچه که حضرت فرمود این

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۹، ص ۲۲۷.

است که ارث نمی‌برد، نه اینکه فرزند نیست. غرض این است چه آنهایی که قبلاً این قاعده را نوشتند و چه آنهایی که بعداً، همه آنها در این کلمه مشکل دارند که آیا این «لام» جزء کلمه است یا جزء کلمه نیست! از طریحی هم آنچه که نقل شد این است که این «لام» جزء کلمه است از «لَعَوَ» است. به هر تقدیر اشکال دلالی این است لکن چندین روایتی که قبلاً خوانده شد ثابت می‌کند این‌گونه از اولادی که از راه زنا به دست آمده است چون فراش نیست ولد متعلق به او نیست.

فرع بعدی - که تا حدودی اجمالاً قرائت شد و تفصیل آن مانده است - این است، در فرع بعدی فرمود: «و یلزم الأب الإقرار بالولد مع اعترافه بالدخول و ولادة زوجته له»^۱ اگر این دو رکن حاصل شد یعنی آن رکنی که شرط عقلی بود که اصل آمیزش است و این رکنی که شرط شرعی بود که کمتر از اقل حمل نباشد بیشتر از اکثر حمل نباشد، اگر کسی با همسر خود زندگی کرد یقین به عدم آمیزش ندارد یا آمیزش کرد یا شک در آمیزش دارد، در این صورت فرزندی به بار آمد که او حق انکار ندارد در این زمینه «فلو أنکره و الحال هذه» این براساس قاعده «الولد للفراش» فرزند متعلق به او است و اگر بگویند که من اطمینان دارم که متعلق به من نیست برای اینکه مثلاً او تن به آلودگی دیگری داد، باید با «لعان» حل کنند. یک وقت است که می‌گویند آمیزش از طرف این شوهر حاصل شد ولی او را متهم می‌کند که از جای دیگری هم آمیزش شده است. صرف اعتراف به او لازم است کافی نیست؛ یعنی در حقوق ولد به والد، آمیزش یقیناً لازم است اما یقیناً کافی نیست، برای اینکه اگر - معاذ الله - آلودگی دیگری پیدا شد این ولد به او ملحق نمی‌شود. در اینجا اصل آمیزش را او قبول دارد، آنچه که لازم هست را قبول دارد اما آنچه که کافی هست را انکار می‌کند، می‌گویند از راه دیگری شما باردار شدی. اگر چنانچه این باشد «فلو أنکره و

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۸۵.

الحال هذه لم ينتف إلا باللعان»، «و كذا لو اختلفا في المدة» اگر از نظر تاریخ، تاریخ بین آمیزش و ولادت که کمتر از اقل حمل نباشد بیشتر از اکثر حمل نباشد، اگر بین زن و شوهر در این تاریخ اختلاف شد مرد مدعی است که این کمتر از اقل حمل است یا بیشتر از اکثر حمل است، زن می‌گوید بین اقل حمل و اکثر حمل این وسط‌ها است، تاریخ درست در دست شما نیست، اگر اختلاف آنها در این زمینه شد اگر صرف اختلاف بود «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» حاکم است اصل اوّلی این است، این قاعده برای رفع مورد شک است، گرچه بعضی‌ها گفتند این اصل است اماره نیست ولی «علیّیّ حال» آنچه که معروف است این اماره است و برای ظرف شک تعیین کننده است و اگر در این صورت شوهر یقین دارد و انکار می‌کند که متعلق به من نیست، اصل آمیزش را قبول دارد ولی انکار می‌کند که می‌گوید این از راه دیگری است، راه حل این است که به «لعان» باید نفی شود. یک وقت اگر در اصل آمیزش اختلاف دارند مرد می‌گوید آمیزش نشده است زن می‌گوید آمیزش شده است، قول مرد مقدم است چون اصل عدم است، با یقین قول مردم مقدم است و نیازی به لعان نیست، برای اینکه اصل عدم با مرد است قبلاً آمیزش نبود الآن «کما کان»، این سابقه عدم دارد و مرد منکر است قول او هم مطابق با اصل است «يقدم قوله مع اليمين في المحكمة القضاء» اما اگر مرد آمیزش را قبول دارد ولی می‌گوید در کنار آمیزش من، آمیزش‌های دیگری هم صورت گرفته است، این تهمت را دارد و یقین هم دارد پس جا برای «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» نیست و مسئله با لعان باید حل شود. در آن صورتی که مرد یقین ندارد و از آن طرف ادّعایی ندارد فقط شک دارد با «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» قاعده حل می‌شود؛ اما اگر یقین دارد یا نفی می‌کند کار با لعان باید حل شود «و لم ينتف الا باللعان»، «و كذا لو اختلفا في المدة» در اینجا هم اگر شک دارد با «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» حل می‌شود، یقین به عدم دارد با لعان باید حل شود. این یک فرع است.

فرع دیگر این است که اگر کسی همسر خود را طلاق داد: «و لو طلق امرأته فاعتدت و تزوجت» کسی با همسر خود زندگی کرد و با او آمیزش کرد بعد او را طلاق داد، این زن مطلقه عده نگه داشت بعد از عده ازدواج کرد بعد از ازدواج فرزندی آورد، این فرزند متعلق به زوج قبلی است یا زوج فعلی؟ پس زن و شوهر بودند، آمیزش شده است و اعتراف طرفینی هم است، همسر خود را طلاق داد، زن مطلقه عده نگه داشت و بعد از عده ازدواج کرد و بعد آمیزش کرد و بعد از آمیزش هم فرزند به دنیا آورد «و لو طلق امرأته فاعتدت و تزوجت» این درباره نکاح دائم یا منقطع آزاد، همین کار درباره اُمه هم هست اگر اُمه‌ای داشت که با او آمیزش کرد بعد او را فروخت، او هم بعد از عده به ملک دیگری در آمد «أوباع أمتة فوطئها المشتري ثم جاءت بولد لدون ستة أشهر» حالا یک فرزندی آورد. چه در فرع اول که کسی با زن آزادی ازدواج کرد و با او آمیزش کرد بعد او را طلاق داد، او بعد از طلاق عده نگه داشت بعد از عده ازدواج کرد و بعد از ازدواج دوم فرزندی آورد، یا همین سیر در جریان اُمه اتفاق افتاد فرقی نمی‌کند که او بعد از ملک یمین دوم یا بعد از ازدواج دوم آمیزش شد و فرزند آورد، این چند تا حکم دارد: یک وقت است که کمتر از اقل حمل است معلوم می‌شود که متعلق به اوّلی است، یک وقت است که بیشتر از اکثر حمل است معلوم می‌شود که متعلق به دومی است، یک وقت است که هم می‌تواند متعلق به اوّلی باشد و هم متعلق به دومی، اینجا «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» حاکم است؛ پس سه صورت دارد. «ثم جاءت لولد لدون ستة أشهر كاملاً فهو للأول و إن كان لستة فصاعدا فهو للثاني» چه اینکه اگر اقصای از حمل باشد یقیناً متعلق به ثانی است. سه صورت دارد که حکم دو صورت روشن است اگر کمتر از اقل حمل باشد معلوم می‌شود متعلق به اوّلی است برای اینکه آمیزش دومی هنوز به شش ماه نشده است معلوم می‌شود متعلق به اوّلی است اگر بیشتر از اکثر حمل باشد معلوم می‌شود متعلق به دومی است این دو صورت مشخص است؛ اما اگر بین اقل حمل و اکثر حمل باشد که هم

می‌تواند متعلق به اوّلی باشد و هم می‌تواند متعلق به دوّمی، قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» حاکم است که متعلق به دوّمی است. این قاعده نمی‌تواند در آن واحد دو تا مصداق داشته باشد بعضی از قواعدند که در آن واحد می‌توانند دو تا مصداق داشته باشند مثل قاعده «ید»^۱ در مغازه‌هایی که دو نفر شریک هم هستند این مغازه‌ای که دو نفر شریک هم هستند، کارخانه‌هایی که دو نفر شریک هم هستند، اموالی که دو نفر شریک هم هستند هر دو «ید» دارند «علی جمیع المال» نه اینکه افراضی ید داشته باشند، هر دو «ید» دارند «علی جمیع الأموال» این دو تا قاعده «ید» یا براساس تعارض یا براساس تراحم، به هر وسیله‌ای هست این دو تا با هم جمع می‌شوند اما در مسئله فراش، این تعددپذیر نیست، گرچه یکی سابق بود و یکی لاحق، گرچه محتمل است که این فرزند از قبلی باشد و یا بعدی باشد، چون هم به قبلی می‌خورد برای اینکه نسبت به قبلی اکثر از مدت حمل نیست و به دومی می‌خورد برای اینکه این بین اقل حمل و اکثر حمل است؛ مثلاً بعد از هشت ماه است که این هشت ماه هم می‌تواند متعلق به اوّلی باشد که شش ماه اوّلی باشد و هم می‌تواند متعلق به دومی باشد. به هر تقدیر اگر این چنین شد، قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» بیش از یک مصداق نمی‌تواند داشته باشد. آن فراش قبلی منقضی شد رأساً، بیگانه است و این فراش بعدی فعلی است و «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» همین حرف را می‌زند، چون اجتماع دو تا فراش در آن واحد ممکن نیست، بر خلاف دو تا «ید» که ممکن است در مغازه واحد که با هم شریک هستند هر دو «ید» داشته باشند نسبت به جمیع اموال که حق خرید و فروش داشته باشند، ولو اینکه ملک آنها مال جمیع نیست اما نسبت به اینها حق خرید و فروش دارند، افراض نشده است. در آنجا قاعده «ید» تعدد پذیر است اما اینجا قاعده «ید» تعدد پذیر نیست، «إلا و لابد» این طبق «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» متعلق به ثانی است. «ثم جاءت لولد لدون ستة أشهر كاملاً فهو للأول و إن كان

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۸؛ «عَلَى الْيَتِيمِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدَّى».

لسته أشهر فهو للثانی» اما اگر هفت ماه یا هشت ماه بود که هم می‌تواند متعلق به اوّلی باشد و هم متعلق به دومی، «إلا و لابد» متعلق به دومی است، برای اینکه این دو تا فرعی که شما گفتید براساس حکم قبلی بود اگر کمتر از اقل حمل باشد یقیناً متعلق به اوّلی باشد، اگر بیشتر از اکثر حمل باشد یقیناً متعلق به دومی است؛ اما اگر بین اقل و اکثر باشد که صلاحیت هر دو را دارد اینجا قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» می‌گوید متعلق به دومی است.

براساس این بیان، آقایان فقها این فتوا را دادند. منشأ این هم بعضی از روایاتی است که یک مقدار آن قبلاً خوانده شد یک مقدار آن هم الآن اشاره می‌شود و آن این است که مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف وسائل جلد ۲۱ باب هفده چند تا روایت دارد. روایت یازده و دوازده و سیزده، اینها در همین باب است. از مرحوم شیخ طوسی نقل می‌کند «بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَجْزُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَمَّنْ رَوَاهُ» - که این مقدار مرسل است - «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ إِذَا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ» سؤال کردم مردی است که همسر خود را طلاق داد، «ثُمَّ نَكَحَتْ» این همسر ازدواج مجدد کرد، در حالی که «وَقَدْ اعْتَدَّتْ» عده نگه داشت بعد همسر گرفت، «وَوَضَعَتْ لِحَمْسَةِ أَشْهُرٍ» مردی بود همسری داشت با او آمیزش کرد و همسر خود را طلاق داد، او عده نگه داشت ازدواج کرد، در ازدواج دوم هم آمیزش کرد بعد از پنج ماه از ازدواج دوم مادر شد این کمتر از اقل حمل است نسبت به دومی، حضرت فرمود: «فَهُوَ لِلْأَوَّلِ وَإِنْ كَانَ» این کودک «وَلَدَ أَنْقَصَ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ فَلِأُمِّهِ وَلِأَبِيهِ الْأَوَّلِ» است، «وَإِنْ وَلَدَتْ» آن مادر «لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ لِلْآخِرِ»^۱ این یک قاعده است، چرا؟ برای اینکه در عین حال که ممکن است متعلق به اولی باشد اما قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» برای حل مسایل، این‌طور جعل شده است. چون این‌گونه از قواعد این‌طور نیست که «دائم المطابقة» باشد، برای رفع نزاع

۱. تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۱۶۷؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۸۳.

خوب است، برای حل مشکل خوب است. اما آن قیافه‌شناسی و آن تحلیل دَم، هیچ کدام اثر ندارد نه اصل است نه اماره و اگر یقین آور بود که فوق اماره است.

در فرع قبلی و همچنین در این فرع اگر کسی احتمال قرعه داد بگوییم به هر حال روشن نیست که متعلق به اولی باشد یا متعلق به دومی، او قبلاً همسر اوّل بود و الآن همسر دومی است قرعه بزیم، جا برای قرعه نیست، چرا؟ چون در خود لسان دلیل قرعه چیزی اخذ شده است که می‌گویند جای قرعه نیست «فِي كُلِّ أَمْرٍ مُشْكِلٍ الْقُرْعَةُ»^۱ یعنی جایی که ما نه اماره داریم و نه اصل داریم جا برای قرعه است. اگر جایی ما اماره داشتیم یا اصل داشتیم مشکلی نداریم و وقتی مشکل نداشتیم جا برای قرعه نیست. در خود لسان دلیل قرعه محدودیت اخذ شده است که اگر جایی شما اصل داشتید یا اماره داشتید باید برابر آن اصل و اماره عمل کنید شما مشکل ندارید. اگر جایی اماره و اصل نداشتید، مشکل دارید آن وقت «فِي كُلِّ أَمْرٍ مُشْكِلٍ الْقُرْعَةُ». اینکه گفته شد بعضی از قواعدند که تعدد پذیر هستند مثل قاعده «ید» و بعضی از قواعد تعدد پذیر نیستند همین‌جا است. ما احتمال قرعه نمی‌دهیم، چرا؟ برای اینکه ما یک «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ» داریم که متعلق به همین دومی است اوّلی را اصلاً شامل نمی‌شود، اگر اوّلی را هم شامل می‌شد آن وقت ما مشکل داشتیم و باید قرعه بزیم، چون اوّلی را اصلاً شامل نمی‌شود شمول آن منحصر به دومی است ما مشکل نداریم و چون مشکل نداریم جا برای قرعه نیست. این است که در کتاب‌های فقهی احتمال قرعه را کاملاً رد کردند، برای اینکه قرعه «فِي كُلِّ أَمْرٍ مُشْكِلٍ» است، اگر نظیر شرکت بود بله ما مشکل داشتیم. اگر مغازه‌ایی مشترک بین دو نفر است هر دو هم «ید» تام دارند نسبت به این، اگر چنانچه مال این مشکوک بود آنجا جای قرعه است، چرا؟ برای اینکه این شخص هم «ید» دارد آن شخص هم «ید» دارد «إذا

۱. عوالی اللّٰثالی، ج ۲، ص ۲۸۵.

تعارضاً تساقطاً». ما مشکل داریم و چون مشکل داریم نمی‌دانیم که این مال، مربوط به کیست؟ اما اینجا دو نفر در آن واحد که فراش ندارند؛ آنکه قبلی بود «إنقضی»، اینکه بعدی است فعلاً این حاکم است، یک فراش است «و لا غیر»، چون ما مشکل نداریم جا برای قرعه نیست این «إلا و لابد» متعلق به دومی است. «نعم»! اگر ما علم داشته باشیم که متعلق به دومی نیست برای اینکه این کمتر از اقل حمل است، بله این علم حاکم است. بنابراین اینکه در این گونه از موارد حکم می‌کنند که متعلق به ثانی است در صورت شک و اصلاً جا برای قرعه نیست برای همین است که ما اصلاً مشکل نداریم تا ما به قرعه تمسک کنیم.

روایت یازده باب هفده این است که «زراره» می‌گوید من سؤال کردم: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ الرَّجُلِ إِذَا طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثُمَّ نَكَحَتْ» این همسر در حالی که «وَقَدْ اعْتَدَّتْ وَ وَضَعَتْ لِحَمْسَةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ لِلْأَوَّلِ» برای اینکه به دومی نمی‌شود نسبت داد، چون کمتر از اقل حمل که بچه به دنیا نمی‌آید، «وَإِنْ كَانَ وَلَدَ أَنْقَصَ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ فَلِأُمِّهِ وَلِأَبِيهِ الْأَوَّلِ» است، «وَإِنْ وَلَدَتْ» آن مادر «لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ لِلْآخِرِ» این متعلق به ثانی است گرچه ما شک داریم در حالی که شش ماهه به دنیا آمد هم می‌تواند قانوناً متعلق به دومی باشد و هم متعلق به اولی، ولی اینجا اماره داریم و جا هم برای قرعه نیست برای اینکه اماره حاکم است.

مشابه این مضمون در روایت دوازده هم است که «بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ قَالَ: إِذَا جَاءَتْ بِوَلَدٍ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ لِلْآخِرِ وَإِنْ كَانَ لِأَقَلِّ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ لِلْأَوَّلِ»^۱ این همان مضمون روایت یازده است. روایت یازده و دوازده و سیزده باب هفده از این جهت «مضمون» است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۸۳.

روایت سیزدهم این است که «وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا» - روایت متعددی است لذا به ارسال این اخیری اعتنایی نکردند - «عَنْ أَحَدِهِمَا ع فِي الْمَرْأَةِ» که «تَزَوَّجُ فِي عِدَّتِهَا قَالَ يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا» چون بعد از انقضای عده باید ازدواج کرد نه در عده، «وَوَعْتَدْتُ عِدَّةً وَاحِدَةً مِنْهُمَا جَمِيعاً» شوهر قبلی را رها کرد، در زمان عده شوهر جدید گرفت، این شوهر جدید را باید رها کند، یک عده باید برای هر دو نگه دارد، آنگاه «فَإِنْ جَاءَتْ بِوَلَدٍ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ أَوْ أَكْثَرَ فَهُوَ لِلْآخِرِ» متعلق به همسر دوم است، «وَأِنْ جَاءَتْ بِوَلَدٍ لِأَقَلِّ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ لِلْأَوَّلِ»^۱ این متعلق به اولی است و این براساس همان قواعد عامه عقلی است. اگر در جایی شک داشته باشیم، مثل همان جایی که «لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ» شد آنجا واقعاً شک است معلوم نیست متعلق به اولی است یا دومی، ممکن است شش ماهه دومی باشد و هفت ماهه اولی باشد یا هشت ماهه اولی، اینکه از اکثر حمل نگذشت. این اماره برای حل مشکل است اصلاً اماره را گذاشتند برای اینکه مشکل حل شود. اگر جایی یک وقت خلاف کرد آن کسی که اماره را جعل کرد خودش تأمین می‌کند و اصلاً اماره برای همین است؛ اما توهم قرعه راه ندارد برای اینکه «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» تعددپذیر نیست.

اما روایت چهارده و پانزده آن هم دارد که سید الشهدا (سلام الله علیه) شش ماهه به دنیا آمد و دو سال هم شیر کامل خورد آن وقت به آیه مبارکه ﴿وَوَحْمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾^۲ استناد کردند. براساس این مسئله‌ای که روایت یازده و دوازده و سیزده این باب آمده، اینها ناظر به آن نیستند.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. تهذیب الأحکام، ج ۸، ص ۱۶۸؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۸۳.

۲. سوره احقاف، آیه ۱۵.

